

اهمیت تعهدات فراهنجاری آرمان علم غیرارزش‌بار

میثم محمدامینی*

چکیده

مطابق آرمان علم غیرارزش‌بار در ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی تنها ارزش‌های معرفتی می‌توانند نقش مشروع داشته باشند. در این مقاله نشان خواهیم داد که این آموزه بر تصویری از علم و رابطه آن با ارزش‌ها مبتنی است که تعهدات فراهنجاری معینی در پی دارد و توجه به این تعهدات مهم است. برای این منظور نخست چارچوب کلی نظریه فراهنجاری را به اختصار معرفی می‌کنیم و سپس به بیان پیش‌فرض‌هایی می‌پردازیم که در پس آرمان علم غیرارزش‌بار درباره رابطه علم و ارزش‌ها وجود دارد و سپس تعهدات فراهنجاری مشخصی را از آنها نتیجه می‌گیریم. همچنین با معرفی اجمالی استدلال‌هایی که بیشتر در مخالفت با آموزه آرمان علم غیرارزش‌بار اقامه شده‌اند، نشان می‌دهیم که در این استدلال‌ها توجهی به پیش‌فرض‌های فراهنجاری این آموزه نشان داده نشده است. در نهایت این پرسش مطرح و پاسخ داده می‌شود که آیا در بحث از آرمان علم غیرارزش‌بار، توجه به ملاحظات فراهنجاری ضرورتی دارد؟

کلیدواژه‌ها

نظریه فراهنجاری، فرااخلاق، آرمان علم غیرارزش‌بار، شناخت‌گرایی، واقع‌گرایی.



مقدمه

بحث از رابطه علم و ارزش پس از چندین دهه بی‌توجهی فیلسوفان علم، به‌تازگی و به‌ویژه در سه دهه اخیر جدی‌تر دنبال می‌شود. از جمله محورهای مهم این بحث مناقشه میان مدافعان و منتقدان آرمان علم غیرارزش‌بار (Value-free science ideal) است. مدافعان این دیدگاه معتقدند در ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی، تنها ارزش‌های معرفتی می‌توانند نقش مشروع داشته باشند. هدف اصلی این مقاله دفاع از این مدعاست که پرداختن به جنبه فرااخلاقی یا به تعبیر درست‌تر، فراهنجاری این بحث ضرورت دارد.

فرااخلاق شاخه‌ای از فلسفه اخلاق است که در آن از جمله به بحث درباره مبانی معناشناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی گزاره‌های ارزشی پرداخته می‌شود. در بحث از رابطه علم و ارزش، ارزش‌ها به ارزش‌های اخلاقی منحصر نیست، بلکه به‌طور کلی درباره ارزش‌ها، اعم از ارزش‌های اخلاقی، دینی، هنری، اقتصادی، معرفتی، اجتماعی، و... بحث می‌شود. بنابراین، منظور از نظریه فراهنجاری، نظریه‌ای است که پرسش‌های فرااخلاق کلاسیک را درباره تمام انواع ارزش‌ها و هنجارها مطرح می‌کند. همان‌گونه که در ادامه نشان خواهیم داد، مدافعان آرمان علم غیرارزش‌بار دیدگاه‌های کلی مشخصی درباره ارزش‌ها و امر هنجاری دارند. پس به‌طبع می‌توان پرسید: آیا این دیدگاه‌های فراهنجاری موجه هستند؟ آیا تحولات نظری در فرااخلاق، به‌ویژه پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه طبیعت‌گرایی اخلاقی و اخلاق تکاملی، تأثیری بر بحث درباره رابطه علم و ارزش خواهد داشت؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها و بسیاری پرسش‌های دیگر از این دست، نخست باید بینیم پیش‌فرض‌های فراهنجاری آرمان علم غیرارزش‌بار کدام است. برای این منظور در ادامه، نخست به معرفی کوتاهی از مسائل اساسی و اصلی‌ترین دیدگاه‌ها در حوزه نظریه فراهنجاری می‌پردازیم. سپس آرمان علم غیرارزش‌بار و پیش‌فرض‌های آن به‌اجمال خواهد آمد و بر این اساس می‌کوشیم تعهدات فراهنجاری پذیرش این آموزه را مشخص کنیم. در نهایت، پس از معرفی اصلی‌ترین انتقادات به آرمان علم غیرارزش‌بار، در این باره بحث خواهیم کرد که شناخت تعهدات فراهنجاری این آموزه چه تأثیری بر استدلال‌ها له و علیه این دیدگاه دارد.





۱. نظریه فراهنجاری

نظریه فراهنجاری به بحث از معنا، ماهیت و امکان معرفت به ویژگی‌ها و گزاره‌های ارزشی می‌پردازد و می‌کوشد درکی از پیش‌فرض‌ها و تعهدات معناشناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اندیشه، گفتار و رفتار هنجاری به دست دهد. در ادامه، برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح‌شده در این حوزه را به اختصار معرفی می‌کنیم.

نظریه‌های معناشناسانه درباره گزاره‌های ارزشی به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: نظریه‌های شناخت‌گرایانه (cognitivist theories) و ناشناخت‌گرایانه (non-cognitivist theories). پرسشی که این دو گروه نظریه را از هم سوا می‌کند آن است که آیا گزاره‌های ارزشی می‌توانند ارزش صدق داشته باشند؟ نظریه‌های شناخت‌گرایانه به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند؛ یعنی معتقدند به گزاره‌ای ارزشی مانند «شکنجه کردن کودکان نادرست است» می‌توان صدق و کذب نسبت داد. در مقابل، نظریه‌های ناشناخت‌گرایانه معتقدند که گزاره‌های ارزشی نمی‌توانند هیچ باوری را درباره جهان بیان کنند.

برای مثال، هیوم که از جمله پیشگامان نظریه‌های ناشناخت‌گرایانه است، بر این باور بود که داوری‌های ارزشی حاصل تعقل نیستند، بلکه نمود یا بیان واکنش‌های عاطفی انسان هستند. از همین رو، این دیدگاه بیان‌گرایی (expressivism) در باب ارزش‌ها خوانده می‌شود. مطابق این نظریه، گزاره‌های ارزشی بازنمای باور نیستند، بلکه نمودار خواست یا احساسات دیگری هستند که در موردشان از صدق و کذب نمی‌توان سخن گفت.

قول مشهور هیوم درباره اینکه «از «است» نمی‌توان «باید» نتیجه گرفت» نیز برآمده از چنین دیدگاهی است. مطابق این دیدگاه، تمایزی قاطع وجود دارد میان داوری‌های ارزشی که بیان احساسات و عواطف است و داوری‌های شناختی که ناظر به امور واقع یا روابط میان تصورات (ایده‌ها) است. به داوری‌های شناختی می‌توان صدق و کذب نسبت داد و با مشاهده یا کار بستِ قوه عقل، صدق و کذبشان را سنجید، اما داوری‌های ارزشی اصلاً صدق و کذب‌پذیر نیستند و به طریق اولی مشاهده یا استدلال منطقی هم در مورد آنها کاربردی ندارد.^۱ یکی از ایرادهای اساسی پیش روی ناشناخت‌گرایی کاربرد

۱. برای آگاهی دقیق‌تر از دیدگاه هیوم نک: Hume, 1739.

عادی گزاره‌های ارزشی در ساختار استدلال منطقی معمولی است؛ برای مثال، این استدلال را در نظر بگیرید:

- دروغ گفتن ناپسند است.

- اگر دروغ گفتن ناپسند باشد، آن گاه دروغ گفتن به دوستان هم ناپسند است.

- پس دروغ گفتن به دوستان ناپسند است.

استدلال فوق که نمونه‌ای از کاربرد قاعده وضع مقدم است، بی‌اشکال به نظر می‌آید، اما این قاعده را تنها در مورد گزاره‌های معمولی که ارزش صدق دارند می‌توان به کار گرفت. بنابراین، به نظر می‌رسد که برخلاف ادعای ناشناخت‌گرایان، گزاره‌های ارزشی صدق و کذب دارند. این انتقاد به نام ایراد فرگه-گیچ شناخته می‌شود (Delapp, 2016).

در حوزه هستی‌شناسی یا متافیزیک، پرسش اصلی درباره‌ی شأن وجودی ویژگی‌ها یا امور واقع ارزشی است. در اینجا مهم‌ترین دسته‌بندی میان نظریه‌هایی است که مدعی‌اند امور واقع ارزشی وجود دارند و از باورها و دیگر حالات ذهنی بشر مستقل‌اند و نظریه‌هایی که مدعی‌اند چنین نوعی از امور واقع وجود ندارد. نظریه‌های گروه نخست «واقع‌گرا» یا «عینی‌گرا» خوانده می‌شوند و نظریه‌های گروه دوم را «نسبی‌گرا» یا «ذهنی‌گرا» می‌خوانند.

نظریه‌های واقع‌گرایانه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که برای واقعیت‌های ارزشی وجود مجرد و مستقل قائل‌اند، یا به اصطلاح نظریه‌های افلاطون‌گرایانه در باب ارزش هستند و گروهی که واقعیت‌های ارزشی را مبتنی بر (supervenient) یا قابل تقلیل به واقعیت‌ها و ویژگی‌های فیزیکی می‌دانند یا به اصطلاح نظریه‌های طبیعت‌گرایانه هستند. در مقابل، بیشتر صورت‌های نسبی‌گرایی ارزش‌ها را بر ساخت‌های بشری می‌دانند و از همین رو، نظریه‌های این دسته گاهی بر «ساخت‌گرایی ارزشی» خوانده می‌شوند.

خوب است در اینجا به تمایز میان نسبی‌گرایی فراهنجاری و ناشناخت‌گرایی درباره‌ی ارزش‌ها اشاره کوتاهی داشته باشیم. ناشناخت‌گرایی آموزه‌ای معناشناختی است که به پرسش از معنای گزاره‌های ارزشی پاسخ می‌دهد. مطابق این آموزه، گزاره‌های ارزشی





هیچ گونه معنای شناختی‌ای ندارند و نباید به آنها ارزش صدق نسبت داد، اما نسبی‌گرایی فراهنجاری آموزه‌ای هستی‌شناختی است که می‌گوید هیچ امر واقع ارزشی یا هنجاری‌ای وجود ندارد. نسبی‌گرا می‌تواند درباره معنای گزاره‌های ارزشی شناخت‌گرا باشد. در این صورت، از نظر او تمام گزاره‌های ارزشی ارزش صدق دارند، اما تمام این نوع گزاره‌ها کاذب‌اند، چون امر واقعی وجود ندارد که آنها را صادق کند. چنین دیدگاهی را نظریه خطا (Mackie, 1977) یا فیکشنالیسم اخلاقی می‌خوانند (Kalderon, 2005).

در حوزه معرفت‌شناسی پرسش از چگونگی و امکان معرفت ارزشی مطرح است: داوری‌های ارزشی چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا می‌توان به گزاره‌های ارزشی معرفت یافت؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه می‌شود این نوع گزاره‌ها را توجیه کرد؟ بحث درباره معرفت‌شناسی به‌طور طبیعی در صورتی محل اعتنا خواهد بود که به گزاره‌های ارزشی و هنجاری ارزش صدق نسبت دهیم.

بنابراین، این حوزه بیشتر مورد توجه کسانی است که از لحاظ معناشناختی دیدگاه شناخت‌گرایانه دارند. همان‌گونه که نظریه‌ها در باب توجیه معرفتی گزاره‌های غیرارزشی و توصیفی به دو دسته اصلی مبناگرایانه و انسجام‌گرایانه تقسیم می‌شوند، در مورد گزاره‌های ارزشی نیز نظریه‌های مبناگرایانه و انسجام‌گرایانه داریم. مبناگرا در باب ارزش‌ها معتقد است برخی باورهای ارزشی پایه وجود دارند که بدیهی و خودتوجیه‌گرند. در مقابل نظریه‌های انسجام‌گرایانه برای توجیه به شبکه‌ای از باورها و مفاهیم ارزشی متوسل می‌شوند.

۲. آرمان علم غیرارزش‌بار

پیش‌تر مهم‌ترین پرسش‌ها و دیدگاه‌ها در نظریه فراهنجاری معرفتی شد. در اینجا می‌خواهیم نشان دهیم دیدگاهی که به نام «آموزه آرمان علم غیرارزش‌بار» شناخته می‌شود، پیش‌فرض‌های فراهنجاری مهمی (به‌ویژه در حوزه هستی‌شناسی و معناشناسی) دارد.

آرمان علم غیرارزش‌بار آموزه‌ای است که می‌گوید در محتوای نظریه‌های علمی تنها گروه خاص و ممتازی از ارزش‌ها می‌توانند دخیل باشند که می‌توان آنها را به نام

«ارزش‌های معرفتی» خواند. از همین رو، دانشمند باید بکوشد تأثیر ارزش‌های پس‌زمینه‌ای را در فرایند استدلال‌های علمی خود، مثلاً در جمع‌آوری شواهد یا ارزیابی و انتخاب نظریه‌ها به حداقل برساند (Reiss & Sprenger, 2014).^۱ این آموزه، در شکل کنونی آن، به‌واقع دیدگاه به‌نسبت جدیدی است که تقریباً از دهه ۱۹۶۰ در میان فیلسوفان محبوبیت یافت (Douglas, 2009: 45). می‌توان گفت آموزه علم غیرارزش‌بار در اثر تعدیل و تقویت دیدگاه شهودی اولیه درباره استقلال علم از ارزش‌ها، در برابر مهم‌ترین انتقادات پدید آمده است. به بیان دقیق‌تر، مدافعان این دیدگاه نقش‌های ممکن برای ارزش‌ها در کار علمی را به چهار دسته تقسیم می‌کنند و مدعی می‌شوند که از میان این چهار نوع دخالت ارزش‌ها در کار علمی، یک نوع خاص نباید صورت بگیرد. این چهار نوع نقش عبارتند از:

۱. ارزش‌ها ممکن است در انتخاب مسئله پژوهش علمی اثرگذار باشند؛

۲. ارزش‌ها ممکن است در شکل‌دهی روش تحقیق مؤثر باشند؛ مثلاً چه‌بسا بنا بر

ملاحظات اخلاقی از انجام دادن برخی آزمایش‌ها خودداری شود.

۳. ارزش‌ها ممکن است در ارزیابی معرفتی نظریه علمی، اعم از قضاوت درباره

کفایت و تصمیم‌گیری در مورد پذیرش یا ردّ یک نظریه اثرگذار باشند؛

۴. ارزش‌ها ممکن است در تعیین شیوه کاربرد نظریه‌های علمی نقش داشته باشند.

مدافعان آرمان علم غیرارزش‌بار تنها شکل سوم دخالت ارزش‌ها در کار علمی را

نمی‌پذیرند و سه نوع کارکرد دیگر را مشروع می‌دانند؛ یعنی همان‌گونه که گذشت، بنا

بر این آموزه، در ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی تنها ارزش‌های معرفتی می‌توانند نقش

مشروع داشته باشند.

اما تصور استقلال علم از ارزش‌ها یا غیرارزش‌بار بودن علم از جمله اندیشه‌های

اساسی‌ای است که نگرش‌ها نسبت به علم را در میان طیف وسیعی از دانشمندان

متخصص تا عموم مردم شکل داده است. می‌توان گفت خاستگاه شکل‌گیری این نگاه

۱. برای دیدن دیدگاه‌های مدافع این نظریه نک:

Mitchell, Lacey, 1999; Laudan, 1984; McMullin, 1983 & 2004.





دغدغه نسبت به عینیت علم بوده است. مطابق تصور رایج، علم جدید واجد نوعی عینیت است که به آن مرجعیت خاصی می‌دهد؛ مرجعیتی که سنت‌های فرهنگی دیگر فاقد آن‌اند. پرسش از چیستی عینیت، خود مسئله‌ای مهم و دشوار است که بحث‌های فراوانی درباره آن صورت گرفته است، ولی به‌اجمال می‌توان اشاره کرد که مطابق شهود اولیه‌مان، منظور از عینیت معرفت علمی این است که مدعاها و روش‌های علم از چنان کلیتی برخوردارند که تحت تأثیر جهت‌گیری‌های شخصی یا گروهی نیستند و همین‌طور به هیچ‌نظرگاه یا دیدگاه خاصی فرهنگی یا اجتماعی هم وابستگی ندارند.

از همین‌رو، مدافع آرمان علم غیرارزش‌یار با دخالت ارزش‌های معرفتی در فعالیت علمی مخالفتی ندارد، چون می‌توان گفت توافقی نسبی در مورد ارزش‌های غیرمعرفتی وجود دارد و این ارزش‌ها به نظرگاه تاریخی یا فرهنگی خاصی وابسته نیست. البته چنان‌که به‌هنگام بحث درباره انتقادات از این آموزه خواهیم دید، اصولاً اعتبار تمایز میان ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی محل مناقشه است، ولی در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. بنابراین، در ادامه وقتی که از ارزش‌ها و مفاهیم ارزشی سخن گفته می‌شود، منظور ارزش‌های غیرمعرفتی است.

دیدگاه مورد بحث درباره علم بر تصویری متافیزیکی مبتنی است که لیزی (Lacey) آن را تصویر گالیه‌ای می‌خواند و آن را بدین‌گونه توصیف می‌کند:

مطابق این تصویر، «جهان»، «واقعیت‌های طبیعی» و تمامیت فضا - زمان را می‌توان بر حسب «نظم موجود در پس آن» به‌طور کامل توضیح داد؛ همه میان‌کنش‌ها قانون‌مند است و این قوانین را (که لزوماً موجبیتی نیستند) می‌توان با معادلات ریاضی بیان کرد (Lacey, 1999: 2).

اُبژه‌ها یا عین‌هایی که در گزاره‌های حاکی از واقعیت‌های محض جهان به آنها ارجاع داده می‌شود، هیچ‌غایت طبیعی یا هیچ‌گونه پیوند ذاتی یا ضروری با حیات انسان، باورها، خواست‌ها، گرایش‌ها، مقاصد و اهداف او ندارند. البته ممکن است اُبژه‌ای به‌واسطه رابطه‌ای که با کنش‌ها و اهداف بشری دارد، ارزشمند تلقی شود، ولی در این صورت هرگونه نقش یا کارکرد اُبژه مورد نظر تنها به‌واسطه توان‌های علی‌اش

خواهد بود که در قوانین طبیعت مشخص شده است. بنابراین، ارزش نسبت داده به این
اثره در تبیین علمی پدیده‌های مرتبط هیچ نقشی ندارد. مطابق این دیدگاه، «هدف علم
بازنمایی جهان واقعیت‌های «محض» است، مستقل از هرگونه رابطه‌امکانی که می‌تواند
میان این واقعیت‌ها، فعالیت‌ها و تجربیات انسان برقرار باشد... [از همین رو] در میان نتایج
منطقی نظریه‌های علمی هیچ گزاره ارزشی‌ای وجود ندارد» (Lacey, 1999: 3).

لیسی مؤلفه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این دیدگاه نسبت به علم را تصویر بیکانی
می‌خواند (Lacey 1999: 4-5) و توضیح می‌دهد که معرفت ما به جهان از طریق تجربه حاصل
می‌شود و تجربه‌ای که ما از جهان ادراک می‌کنیم، هرگز از خواست‌ها و امیال ما تأثیر
نمی‌پذیرد. مقبولیت شواهد حاصل از این تجربیات به‌عنوان شواهد مؤید (یا غیرمؤید)
نظریه بستگی دارد به اینکه نتایج مشاهده برای هر کسی با هر نظرگاه و هر گرایشی،
علی‌الاصول قابل تکرار باشد. همپل (Hampel) در بیان این مطلب چنین می‌گوید:

مبنای پذیرش یا رد فرضیه‌های علمی را شواهد تجربی فراهم می‌آورد
که می‌تواند شامل یافته‌های مشاهده‌ای و همین‌طور قوانین و نظریه‌های
پیش‌تر تثبیت‌شده باشد، ولی به‌یقین شامل هیچ داوری ارزشی‌ای نیست
(Hempel, 1965: 91؛ به نقل از Lacey 1999: 4).

در اینجا بحث درباره رابطه میان شاهد و نظریه است و در واقع این ادعا مطرح
می‌شود که هیچ گزاره ارزشی‌ای نمی‌تواند شاهدی معتبر برای نظریه علمی باشد.
معرفت علمی ما بر گزاره‌های ارزشی مبتنی نیست یا به بیان دیگر، از گزاره ارزشی
نمی‌توان به نظریه علمی رسید.

خلاصه اینکه آموزه آرمان علم غیرارزش‌بار (VFI) آموزه‌ای است که می‌گوید: در
ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی باید تا حد امکان از دخالت ارزش‌های غیرمعرفتی
جلوگیری کرد.

این آموزه بر تصویری از جهان و معرفت علمی استوار است که پیش‌فرض‌های
متافیزیکی و معرفتی زیر را در آن می‌توان شناسایی کرد:





(A1) موضوع علم کل واقعیت‌های «محض» عالم است^۱ که از قوانین کلی (قوانین طبیعت) و روابط علیّی پیروی می‌کنند و در میان این واقعیت‌ها، زیرمجموعه‌ای به نام مجموعه واقعیت‌های ارزشی وجود ندارد که به‌لحاظ هستی‌شناختی مستقل باشد. (A2) ارزش‌های غیر معرفتی در تبیین علمی پدیده‌ها نقش اساسی‌ای ندارند. (A3) نظریه‌های علمی ما درباره جهان حاصل مشاهدات تجربی است. (A4) داورهای ارزشی ما هیچ‌گونه تأثیری بر مشاهدات تجربی‌مان ندارد. پذیرش این پیش‌فرض‌ها تعهدات فراهنجاری خاصی در پی دارد. در ادامه می‌کوشیم نشان دهیم این تعهدات کدامند.

الف) تعهدات فراهنجاری در پس‌پیش‌فرض‌های متافیزیکی آرمان علم غیرارزش‌بار

بنا بر (A1) و (A2)، مدافع VFI معتقد است در میان مجموعه واقعیت‌های موضوع علم، زیرمجموعه‌ای به نام واقعیت‌های ارزشی وجود ندارد و ارزش‌های غیر معرفتی در تبیین علمی پدیده‌ها نقش اساسی‌ای ندارند. پس از نظر او، واقعیت‌های ارزشی در اصل وجود ندارند یا اگر هم موجود باشند، کارکرد تبیینی مهمی ندارند.

درباره هستی‌شناسی واقعیت‌های ارزشی، به‌لحاظ منطقی دو امکان پیش‌روی هوادار VFI است: ناواقع‌گرایی و واقع‌گرایی. ناواقع‌گرایی با آموزه‌های A1 و A2 سازگار است. پس مدافع VFI می‌تواند ناواقع‌گرا باشد، اما اگر بخواهد نوعی واقع‌گرایی را بپذیرد، چنان‌که پیش‌تر گذشت، از لحاظ متافیزیکی و از حیث رابطه واقعیت‌های ارزشی و واقعیت‌های طبیعی، سه امکان پیش‌روی او قرار دارد: یا می‌تواند به فروکاست‌پذیر بودن واقعیت‌های ارزشی به واقعیت‌های طبیعی قائل باشد، یا واقعیت‌های ارزشی را بر واقعیت‌های طبیعی مبتنی بداند و یا واقعیت‌های ارزشی را غیرفروکاست‌پذیر و به کلی مستقل از واقعیت‌های طبیعی بداند و به اصطلاح در باب ارزش‌ها افلاطون‌گرا باشد. قول به واقع‌گرایی فروکاستی با عقیده به A1 و A2 سازگار است، زیرا اگر ویژگی‌های

۱. منظور واقعیت‌هایی است که کاملاً مستقل از وجود بشر (وجود حالات ذهنی و زبانی) هستند.

ارزشی به ویژگی‌های طبیعی تحویل‌پذیر باشد، آن‌گاه در میان واقعیت‌های موضوع علم زیرمجموعه‌ی مستقلی به نام واقعیت‌های ارزشی وجود نخواهد داشت و تبیین‌های علمی هم ویژگی‌های ارزشی نقش ضروری‌ای نخواهند داشت.

عقیده به ابتدای ویژگی‌های ارزشی بر ویژگی‌های طبیعی نیز با A1 و A2 سازگار است. اگر بپذیریم ویژگی‌های ارزشی بر ویژگی‌های طبیعی مبتنی هستند، اولاً پذیرفته‌ایم که ویژگی ارزشی از جهت هستی‌شناختی مستقل از ویژگی‌های طبیعی نیستند (دست‌کم ویژگی طبیعی به لحاظ هستی‌شناختی بر ویژگی‌های ارزشی اولویت دارند). پس این دیدگاه با A1 که نافی استقلال واقعیت‌های ارزشی است، سازگار است؛ ثانیاً، پذیرفته‌ایم که هیچ تغییری در واقعیت‌های و ویژگی‌های ارزشی پدید نمی‌آید مگر آنکه متناظر با آن تغییری هم در واقعیت‌ها و ویژگی‌های طبیعی پدید آمده باشد. پس ویژگی‌های واقعیت‌های ارزشی نقش تبیینی اجتناب‌ناپذیر ندارند و برای تبیین هر پدیده‌ای توسل به ویژگی‌ها و واقعیت‌های طبیعی کفایت خواهد کرد. بنابراین، پذیرش این نوع واقع‌گرایی هم با A1 و هم با A2 سازگار است.

گزینه سوم و آخر واقع‌گرایی افلاطونی است. چه بسا مدافع VFI به وجود نوعی از واقعیت‌ها قائل باشد که مستقل از واقعیت‌های طبیعی هستند و هیچ رابطه‌ای با آنها ندارند و هرگز موضوع علم (دست‌کم علم طبیعی) قرار نمی‌گیرند. آیا چنین موضعی با تعهدات آموزه VFI سازگار است؟ مطابق A1، موضوع علم کل واقعیت‌های محض عالم است که از قوانین کلی پیروی می‌کنند؛ واقعیت‌هایی که کاملاً مستقل از حالات ذهنی و زبانی بشر وجود دارد. پس اگر مدافع VFI معتقد باشد که موضوع علم کل واقعیت‌های محض عالم است و در میان این واقعیت‌ها، مجموعه‌ی مستقلی به نام واقعیت‌های ارزشی وجود ندارد، آن‌گاه نمی‌تواند به واقع‌گرایی افلاطونی در باب ارزش‌ها معتقد باشد.

البته می‌توان تعبیر ضعیف‌تری نیز از A1 داشت: به این صورت که بگوییم مطابق A1، موضوع علم تمام آن واقعیت‌هایی است که در قالب روابط علی و قوانین کلی قرار می‌گیرند. در این صورت، اگر ویژگی‌ها و واقعیت‌های ارزشی هیچ‌گونه توان علی‌ای





برای اثرگذاری بر ویژگی‌ها و واقعیت‌های طبیعی نداشته باشند، می‌توان پذیرفت که در دامنه موضوع‌های علم قرار نمی‌گیرند، ولی چنین فرضی جدا از مشکلاتی که در دسترسی معرفتی به واقعیت‌های ارزشی پدید می‌آورد، ارزش را به مقوله‌ای بی‌اثر و بی‌اهمیت بدل می‌سازد که در تضاد آشکار با برداشت ما از مفهوم ارزش و ارتباط نزدیک آن با حیات بشر و واقعیت‌های طبیعی است. ارزش‌ها در زندگی بشر، به‌ویژه در شکل‌دهی به کنش‌های او، نقش انکاری‌ناپذیری دارند.^۱ بنابراین، طبیعی است که اگر هوادار آموزه آرمان علم غیرارزش‌بار ویژگی‌ها و واقعیت‌های ارزشی را مستقل از ویژگی‌ها و واقعیت‌های طبیعی و نیز مستقل از خواسته‌ها و نگرش‌های انسان‌ها به‌واقع موجود بدانند، برای آنها توان علی هم قائل باشد، در این صورت همچنان ویژگی‌ها و واقعیت‌های ارزشی موضوع علم خواهند بود و در نتیجه این نوع واقع‌گرایی نیز با A1 در تضاد خواهد بود.^۲ بنابراین، مدافع VFI اگر بخواهد در باب ارزش‌ها واقع‌گرا باشد، نمی‌تواند واقع‌گرای افلاطونی باشد.

پس در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که پایبندی به A1 و A2 برای مدافع VFI مستلزم آن است که یک و تنها یکی از این دو موضع را برگزیند:

(M1) ناواقع‌گرایی: در ساخت متافیزیکی عالم، اساساً چیزی به نام واقعیت

ارزشی وجود ندارد؛

(M2) طبیعت‌گرایی: ویژگی‌ها و واقعیت‌های ارزشی وجود دارند، اما در

نهایت به ویژگی‌ها و واقعیت‌های طبیعی فروکاسته می‌شوند یا بر آنها

مبتهی‌اند. طبق این دیدگاه، ویژگی‌ها و واقعیت‌های ارزشی نوعی پی‌پدیدار

(epiphenomenon) هستند، در قوانین طبیعت اشاره‌ای به آنها نمی‌شود و در

تیین‌های علمی حضور ندارند.

پس داریم: $(A1 \wedge A2) \rightarrow (M1 \vee M2)$

۱. اسکنلن گزاره ارزشی را گزاره‌ای می‌داند که دلیل برای کنش به دست دهد (Scanlon, 1998, ch.1).

۲. روشن است که در نتیجه‌گیری اخیر افزون بر A1 و A2 که به‌صراحت جزو پیش‌فرض‌های مدافع VFI شمرده شده‌اند، برداشت رایج از مفهوم «ارزش» را نیز پیش‌فرض گرفته است.

ب) تعهدات فراهنجاری در پس پیش فرض‌های معرفتی آرمان علم غیرارزش‌بار

هوادار VFI بنا بر (A3) و (A4) معتقد است که نظریه‌های علمی ما حاصل مشاهدات تجربی است و هیچ گزاره ارزشی‌ای هم نمی‌تواند شاهدهی معتبر برای نظریه علمی به‌شمار آید. در این صورت، او می‌تواند معتقد باشد که گزاره‌های ارزشی فاقد ارزش صدق‌اند، ولی اگر شناخت گرا باشد، یعنی برای این گزاره‌های ارزشی صدق و کذب قائل باشد، از لحاظ هستی‌شناختی یا باید ناواقع‌گرا و یا واقع‌گرای افلاطونی باشد. اگر شناخت گرا و ناواقع‌گرا باشد، معتقد خواهد بود که تمام گزاره‌های ارزشی ارزش صدق دارند، اما از قضا همگی کاذب‌اند، چون هیچ واقعیت ارزشی‌ای وجود ندارد که آنها را صادق کند.

این همان نظریه خطاست که پیش‌تر بدان اشاره شد، ولی اگر هم شناخت گرا و هم واقع‌گرا باشد، باید برای ویژگی‌ها و واقعیت‌های ارزشی استقلال هستی‌شناختی قائل باشد؛ یعنی مطابق تعریف بخش ۱، واقع‌گرای افلاطونی باشد، چون اگر واقع‌گرا باشد و در عین حال منکر استقلال هستی‌شناختی و قائل به وجود رابطه‌ای متافیزیکی، مانند ابتدای، میان ویژگی‌های طبیعی و ارزشی باشد، آن‌گاه (A4) نقض می‌شود، زیرا در این صورت از روی گزاره‌های ارزشی صادق و با توجه به رابطه متافیزیکی مفروض میان ویژگی‌های ارزشی و طبیعی، می‌توان گزاره‌ای صادق حاکی از ویژگی‌ها و واقعیت‌های طبیعی نتیجه گرفت و بر خلاف ادعای (A4)، به‌عنوان شاهد تجربی برای ساخت نظریه علمی به آن اتکا کرد. نتیجه اینکه مدافع VFI در صورت تعهد به (A3) و (A4) در نهایت به یکی از این سه گزینه می‌تواند معتقد باشد:

(S1) ناشناخت‌گرایی: داوری‌های ارزشی فاقد ارزش صدق هستند؛ برای مثال،

همپل به چنین دیدگاهی اعتقاد دارد و مدعی است داوری‌های ارزشی

«هیچ گزاره‌ای را بیان نمی‌کنند» (6: Lacey, 1999: Sited From: Hempel, 1965: 86).

(S2) نظریه خطا: به داوری‌های ارزشی علی‌الاصول می‌توان صدق و کذب

نسبت داد، اما وضع جهان به گونه‌ای است که از قضا همه داوری‌های

ارزشی کاذب‌اند.





(S3) شناخت‌گرایی و واقع‌گرایی دو گانه‌انگارانه: داروی‌های ارزشی دارای ارزش صدق هستند، اما آن دسته از واقعیت‌هایی که صدق و کذب گزاره‌های ارزشی را تعیین می‌کند، از لحاظ هستی‌شناسی به کلی مستقل از واقعیت‌های غیرارزشی موضوع علم است؛ به گونه‌ای که میان گزاره‌های ارزشی و غیرارزشی نوعی شکاف متافیزیکی و منطقی پدید می‌آید و از هیچ گزاره‌ی ارزشی‌ای نمی‌توان گزاره‌ای غیرارزشی نتیجه گرفت.

پس داریم: $(A3 \wedge A4) \rightarrow (S1 \vee S2 \vee S3)$

حال اگر مدافع VFI به چهار پیش‌فرضی که برشمرديم (A1-A4) همزمان متعهد باشد، در این صورت نمی‌تواند به (S3) معتقد باشد؛ چون در بخش ۲ الف) اشاره شد که موضع هستی‌شناختی مدافع VFI درباره‌ی ارزش‌ها باید ناواقع‌گرایی (M1) و یا طبیعت‌گرایی (M2) باشد، ولی پذیرش (S3) مستلزم پذیرش نوعی واقع‌گرایی دو گانه‌انگارانه در باب ارزش‌هاست؛ یعنی هم با (M1) و هم با (M2) در تضاد است؛ یعنی داریم $S3 \rightarrow (\sim M1 \wedge \sim M2)$ ، پس $S3 \rightarrow \sim (M1 \vee M2)$ ، و بنابراین $M1 \vee M2 \rightarrow \sim S3$.

در بخش ۲ الف) نشان دادیم که $(A1 \wedge A2) \rightarrow (M1 \vee M2)$ ، پس خواهیم داشت $S3 \rightarrow \sim (A1 \wedge A2)$ و بنابراین، تعهد به (A1-A4) با قول به (S3) ناسازگار است؛ یعنی $(A1 \wedge A2 \wedge A3 \wedge A4) \rightarrow \sim S3$.

همین‌طور پذیرش (M2)، یعنی قول به نوعی واقع‌گرایی طبیعت‌گرایانه در باب ارزش‌ها برای مدافع VFI ناموجه است؛ چون با کنار رفتن گزینه (S3) یا باید ناشناخت‌گرایی (S1) و یا نظریه خطا (S2) را بپذیرد؛ یعنی $(A1 \wedge A2 \wedge A3 \wedge A4) \rightarrow (S1 \vee S2)$ ، اما پذیرش هر کدام از این دو موضع مستلزم نفی وجود واقعیت‌های ارزشی و ناواقع‌گرایی (M1) است؛ یعنی $S1 \rightarrow \sim M1$ و $S2 \rightarrow \sim M1$ ، پس داریم $(S1 \vee S2) \rightarrow \sim M1$ ، و بنابراین $(A1 \wedge A2 \wedge A3 \wedge A4) \rightarrow \sim M1$.

پس پایبندی مدافع VFI به پیش‌فرض‌های ((A4)-(A1)) این دو تعهد فراهنجاری را برای او در پی خواهد داشت:

(M1) ناواقع‌گرایی: در ساخت متافیزیکی عالم چیزی به نام واقعیت ارزشی

اصلاً وجود ندارد؛

(S1VS2) ناشناخت‌گرایی یا نظریهٔ خطا: داوری‌های ارزشی یا فاقد ارزش

صدق‌اند یا اگر ارزش صدق داشته باشند، همگی کاذب‌اند.

یعنی به بیان منطقی داریم: $(A1 \wedge A2 \wedge A3 \wedge A4) \rightarrow M1 \wedge (S1 \vee S2)$

ناواقع‌گرایی هوادار VFI نتیجهٔ چندان شگفت‌آوری نیست، چون می‌توان گفت در اصل نگرانی از دخالت مخرب ارزش‌ها در فعالیت علمی ناشی از مخالفت با نظریه‌هایی است که به عینی‌بودن ارزش‌ها قائل‌اند. این تعهد متافیزیکی پیامد معناشناختی هم دارد. اگر هیچ نوع واقعیت ارزشی‌ای وجود نداشته باشد، پس این چیزهایی که به آنها داوری ارزشی می‌گوییم یا اساساً گزاره‌ای را بیان نمی‌کنند که بخواهد صادق یا کاذب باشد و یا همگی بیانگر گزاره‌هایی کاذب هستند.

۳. انتقادات از آرمان علم غیرارزش‌بار

آرمان علم غیرارزش‌بار با انتقادهای مختلفی مواجه شده است. عموم منتقدان معتقدند که این آموزه تصویر درستی از رابطهٔ علم و ارزش‌ها به دست نمی‌دهد. به‌ویژه اینکه مواردی از دخالت ارزش‌های معرفتی در محتوای نظریه‌های علمی را به نادرست مشروع می‌شمارد و از سوی دیگر، برخی موارد مشروع دخالت ارزش‌های غیرمعرفتی را غیرمجاز اعلام می‌کند (Douglas, 2009: 115). به‌طور کلی چهار گونه استدلال علیه این آموزه مطرح شده است. این چهار گونه استدلال عبارتند از: استدلال مبتنی بر تعیین ناقص (Kourany, 2003)، استدلال بر پایهٔ ریسک استقرایی (Douglas, 2003)، استدلال مبتنی بر مردودبودن تمایز معنایی گزاره‌های ارزشی و گزاره‌های حاکی از امر واقع (Dupré, 2007) و استدلال بنا به مردودبودن تمایز ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی (Rooney, 1992). در ادامه دربارهٔ هر کدام از این چهار گونه استدلال شرح مختصری ارائه می‌کنیم.

دو استدلال نخست بر این اندیشهٔ اصلی استوارند که تعیین ناقص نظریه به کمک شواهد شرایطی پدید می‌آورد که کل شواهد تجربی همراه با قواعد منطق و ارزش‌های معرفتی در نهایت نمی‌توانند نظریهٔ واحدی را متعین سازند. بنابراین، برای انتخاب نظریه در نهایت تأثیر ارزش‌های غیرمعرفتی یا پس‌زمینه‌ای (contextual) ضرورت دارد. پس بر خلاف





ادعای مدافع VFI، در ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی ارزش‌های غیر معرفتی نقش ایفا می‌کنند. این دو نوع استدلال بسیار شبیه یکدیگرند. تفاوت میان آنها در این است که استدلال بنا به ریسک استقرایی بیشتر در زمینه‌هایی به کار می‌رود که از نظریه علمی کاربردهای عملی، به‌ویژه در تصمیم‌گیری‌های سیاست‌گذارانه مورد انتظار است، ولی استدلال بر پایه تعیین ناقص بیشتر متوجه پیامدهای معرفتی ارزیابی نظریه‌های علمی است.

استدلال بر پایه تعیین ناقص را می‌توان به این صورت بیان کرد:^۱

(U1) در بسیاری از موارد در یک زمان مشخص، بر پایه تمام شواهد موجود و

معیارهای منطقی و معرفتی میان دو یا چند نظریه تعیین ناقص وجود دارد؛

(U2) دانشمندان در این زمان، با توجه به شواهد موجود از میان گزینه‌های پیش

رو یک نظریه را برمی‌گزینند؛

(U3) این انتخاب دانشمندان بر اساس معیارهایی صورت می‌گیرد؛

(U4) بنابراین، دانشمندان در ارزیابی نظریه‌های علمی به معیارها یا ارزش‌های

غیر معرفتی متوسل می‌شوند (یغمایی، ۱۳۹۴: ۳۸-۳۹).

استدلال دوم در نقد VFI استدلال بر اساس «ریسک استقرایی» است. ریسک استقرایی مفهومی است که همپل نخستین بار این گونه معرفی کرد که چون پژوهش علمی به روش استقرایی عمل می‌کند، همیشه این احتمال هست که تصمیم دانشمند در پذیرش یا رد فرضیه‌های علمی نادرست باشد (Hempel, 1965). در واقع اشاره به ویژگی استدلال استقرایی که اساس پژوهش علمی بر آن استوار است، شکل دیگری از بیان مسئله تعیین ناقص نظریه به کمک شواهد تجربی است.

وجه ممیز استدلال بنا به ریسک استقرایی، به‌ویژه در مقایسه با استدلال بنا به تعیین ناقص، اشاره به زیان‌های غیر معرفتی‌ای است که ممکن است در صورت خطا در انتخاب

۱. شکلی از استدلال که در اینجا بیان شده است، استدلال بنا به تعیین ناقص گذراست. به‌طور کلی سه تعبیر از آموزه تعیین ناقص بیان شده است: تعیین ناقص گذرا، تعیین ناقص دائمی و تعیین ناقص کلی (Kitcher, 2001: 30-31)، اما اینجا از بحث درباره انواع تعیین ناقص و استدلال‌هایی که بر پایه آن می‌توان در این زمینه اقامه کرد، به‌منظور جلوگیری از طولانی شدن بی‌مورد بحث خودداری می‌کنیم.

نظریه پدید آید؛ برای مثال، دانشمندی که دربارهٔ این مسئله پژوهش می‌کند که آیا فلان مادهٔ خاص سرطان‌زا هست یا خیر با خطا در پذیرش یا ردّ فرضیهٔ سرطان‌زا بودن می‌تواند باعث زیان جانی یا مالی گردد. حال مدافع استدلال بنا به ریسک استقرایی مدعی است که ارزش‌ها در وزن‌دهی و اولویت‌بندی زیان‌های ناشی از ریسک استقرایی می‌توانند و باید نقش داشته باشند. در واقع این استدلال بیشتر ناظر به مواردی است که پیامدها و کاربردهای عملی پژوهش علمی و نه صرفاً پیامدهای معرفتی محض در نظر قرار می‌گیرد. صورت کلی استدلال بنا به ریسک استقرایی را چنان‌که در (Douglas, 2009, ch.4) آمده است، به شکل زیر می‌توان بیان کرد:

(I1) روش علم استقرایی است، پس همواره احتمال خطا در پذیرش یا ردّ نظریه‌های علمی وجود دارد.

(I2) چه‌بسا خطا در پذیرش نظریهٔ نادرست یا ردّ نظریهٔ درست زیان‌های گوناگونی در پی داشته باشد؛ از جمله زیان معرفتی، اخلاقی، زیست‌محیطی، اجتماعی، اقتصادی و....

(I3) با اتکا به ارزش‌ها (اعم از معرفتی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و...)، این امکان وجود دارد که زیان‌های محتمل ناشی از خطای استقرایی را وزن‌دهی یا رتبه‌بندی کرد. داگلاس این شکل اثرگذاری ارزش‌ها در فعالیت علمی را اثرگذاری غیرمستقیم می‌خواند. در مقابل اثرگذاری مستقیم ارزش‌ها وقتی است که گزاره‌ای ارزشی به‌طور مستقیم به‌عنوان شاهد یا دلیل در استدلال علمی به کار گرفته شود.

(I4) تصمیم‌گیری میان نظریه‌های بدیل باید به شکلی انجام شود که مجموع زیان‌های ناشی از ریسک استقرایی کمینه شود.

(I5) بنابراین، ارزش‌ها (اعم از معرفتی یا غیرمعرفتی) می‌توانند به‌طور مشروع نقش غیرمستقیم در پژوهش علمی و انتخاب نظریه داشته باشند.

استدلال سوم بر این ادعا مبتنی است که در زبان طبیعی و حتی زبان علم، میان واژگان دالّ بر مفاهیم توصیفی و مفاهیم ارزشی تمایز قاطعی نیست. دوبره بر همین





اساس از VFI انتقاد می‌کند (Dupré, 2007). از نگاه او، وقتی مدافع این دیدگاه ادعا می‌کند که دانشمند تنها با امور واقع سروکار دارد، دو تعبیر از این «سروکار داشتن» می‌توان در نظر گرفت: یکی اینکه خروجی‌های علم صرفاً امور واقع است؛ دیگر اینکه ورودی‌های علم صرفاً امور واقع است (با اندکی اغماض، می‌توان گفت تعبیر نخست در (A1) و (A2)، و تعبیر دوم در (A3) و (A4) بیان شده است).

یک ایراد اساسی به این ادعا که خروجی علم صرفاً امور واقع است، آن است که علم، بجز گزارش از امور واقع، محصولاتی را نیز تولید می‌کند؛ مثل واکنس. چنین نیست که نخست دانشمند قانون علمی را تولید کند و سپس آن را به دست کس دیگری بسپارد که کارهای عملی و کاربردهای محتمل آن را بررسی کند. در اینجا یک مزیت قابل توجه استفاده از زبان ارزش‌گذارانه این است که جمله‌های ارزشی دلیل برای کنش عرضه می‌کنند. از همین رو، هرچه پیامدهای عملی یک پژوهش بیشتر باشد، انتظار داریم وزن واژگان ارزشی در بیان نتایج بیشتر باشد. بسیاری از واژگان زبان طبیعی هم توصیفی و هم ارزش‌گذارانه است. یکی از دلایل این امر نیز آن است که ما معمولاً از چیزهایی سخن می‌گوییم که به طریقی برایمان ارزشمند تلقی می‌شود. به همین دلیل، در حوزه‌هایی مانند فیزیک ذرات غیرارزش‌بار بودن نظریه‌های علمی پررنگ‌تر به نظر می‌رسد، چون با در نظر داشتن اهداف و خواست‌های بیشتر افراد، آن حوزه‌های فیزیک اهمیت چندانی برای ما ندارد (Dupré, 2007: 27-31).

نوع چهارم استدلال علیه VFI، تمایز میان ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی را هدف قرار می‌دهد. همان‌گونه که استیل (Steel, 2010) اشاره می‌کند، به‌طور کلی با بررسی استدلال‌های طرح‌شده در مخالفت با تمایز میان ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی، در می‌یابیم که دو استدلال بر ردّ این تمایز، یک استدلال در دفاع از غیرمفید بودن آن، و یک استدلال هم در دفاع از غیرضروری بودن آن عرضه شده است. دلیل نخست برای ردّ این تمایز ابهام و اختلاف نظر موجود دربارهٔ مصادیق ارزش‌های معرفتی میان مدافعان این مفهوم است. استدلال دوم بر پایهٔ این ادعا استوار است که ممکن نیست بتوانیم وجوه اجتماعی را از ملاحظات معرفتی سوا و حذف کنیم. استدلال سوم نیز در اصل مفید بودن



مفهوم «ارزش معرفتی» و تمایز آن با ارزش‌های غیر معرفتی را زیر سؤال می‌برد. ادعا در اینجا آن است که ارزش‌های معرفتی تنها قیدهای کلی‌ای بر نظریه‌ها اعمال می‌کنند و نمی‌توانند پژوهش علمی را تا مرحله همگرایی و رسیدن به نظریه‌ای مورد اجماع پیش ببرند. بنابراین، در نهایت برای انتخاب نظریه، باید ارزش‌های دیگری، غیر از ارزش‌های معرفتی را دخالت داد. استدلال چهارم مدعی است که حتی اگر تمایز میان ارزش‌های معرفتی و غیر معرفتی معتبر باشد، توسل به آن در تشخیص کارکردهای مشروع و غیر مشروع ارزش‌ها در پژوهش علمی غیر ضرور است. این ادعا با استدلال بنا به ریسک استقرایی مرتبط است و مطابق آن، نوع ارزش‌ها (از حیث معرفتی یا غیر معرفتی بودن) اهمیت ندارد، بلکه شکل اثرگذاری آنها (از حیث مستقیم یا غیر مستقیم بودن) مهم است (Douglas, 2009: 96).

الف) تعهدات فراهنجاری در پس استدلال‌ها علیه آرمان علم غیرارزش‌بار

در ادامه به این پرسش می‌پردازیم که آیا مخالفان آرمان علم غیرارزش‌بار نیز تعهدات فراهنجاری مشابهی با مدافعان این آموزه دارند یا خیر. آیا چهار گروه استدلال یادشده علیه این دیدگاه، پیش‌فرض‌های فراهنجاری آرمان علم غیرارزش‌بار ($M1 \wedge S1 \vee S2$) را نفی می‌کنند، می‌پذیرند و یا اینکه هیچ موضع‌گیری‌ای در این زمینه ندارند؟ نخست به استدلال بنا به تعیین ناقص می‌پردازیم. برای یافتن پاسخ این پرسش که آیا در این استدلال پیش‌فرض‌های فراهنجاری خاصی وجود دارد، شایسته است نخست به این پرسش پاسخ دهیم که در این استدلال آیا هیچ‌یک از پیش‌فرض‌های مدافع VFI درباره علم (A1-A4) به‌طور صریح یا ضمنی پذیرفته یا رد می‌شوند؟ به نظر می‌آید مقدمه اول و دوم این استدلال ($U1 \wedge U2$) مؤید این مطلب هستند که نظریه‌های علمی تنها حاصل مشاهده نیستند و از این رو، با (A3) در تضادند. این نکته در نتیجه استدلال ($U4$) به‌روشنی بیان شده است: در تصمیم‌گیری درباره نظریه‌های علمی، افزون بر مشاهدات تجربی، ارزش‌های غیر معرفتی هم دخالت دارند. بنابراین، به باور مدافع این استدلال از داوری‌های ارزشی می‌توان در فرایند عقلانی



تصمیم‌گیری درباره پذیرش و ردّ نظریه‌های علمی استفاده کرد. از همین رو، باید دست‌کم برای گروهی از داوری‌های ارزشی صدق و کذب قائل باشد، یعنی باید شناخت گرا باشد. همچنین مدافع این استدلال نمی‌تواند به نظریه خطا معتقد باشد، زیرا اگر بر این باور باشد که همه داوری‌های ارزشی کاذب‌اند، منطقی نیست که بخواهد چنین گزاره‌هایی را در فرایند عقلانی ارزیابی نظریه علم دخالت دهد. پس به نظر می‌آید مدافع این استدلال باید از لحاظ معناشناختی شناخت گرا باشد.

استدلال بنا به ریسک استقرایی همچنان که گذشت ساختاری بسیار مشابه با استدلال بر پایه تعیین ناقص دارد. از حیث موضع فراهنجاری مدافع این استدلال و استدلال بنا به تعیین ناقص وضع مشابهی دارند. در استدلال ریسک استقرایی، ارزش‌ها در نقش غیرمستقیم در فرایند عقلانی وزن‌دهی و رتبه‌بندی زیان‌های احتمالی ناشی از ریسک استقرایی به کار می‌روند. بنابراین، مدافع این استدلال هم باید دست‌کم شناخت گرا باشد و به گزاره‌های ارزشی صدق و کذب نسبت دهد. همچنین نمی‌تواند قائل به نظریه خطا باشد.

استدلال سوم در مخالفت با VFI مدعی مردودبودن تمایز معناشناختی میان واژگان دالّ بر مفاهیم توصیفی و ارزشی است. این استدلال بیشتر استدلالی پسینی است؛ بدین معنا که با ارائه مثال‌هایی نشان می‌دهد که به‌واقع در نظریه‌های علمی مفاهیمی استفاده شده است که بر خلاف ادعای مدافع VFI، پیش‌فرض‌ها و پیامدهای ارزشی دارد. دوپره در مقام مدافع این استدلال، اساس بحث خود را بر مثال‌ها و مطالعات موردی استوار ساخته است؛ برای مثال، به استفاده از مفهوم «تجاوز» در روان‌شناسی تکاملی یا استفاده از مفاهیمی مانند «تورم» و «بیکاری» در اقتصاد اشاره می‌کند (Dupré, 2007: 32-40). بنابراین، شاید بتوان گفت مدافع این استدلال با (A1) و مهم‌تر از آن با (A2) مخالف است، ولی بیشترین تأکید این استدلال بر این امر واقع است که تفکیک قائل‌شدن میان واژگان توصیفی و ارزشی در زبان طبیعی و حتی زبان علم، ممکن نیست و نظریه‌های علمی‌ای هم که داریم غیرارزش‌بار نیستند.

ادعای اصلی این استدلال آن است که مدافع آرمان غیرارزش‌بار گزارش درستی از وضع علمی به‌دست نمی‌دهد. مدافع این استدلال مخالف این ادعاست که در تبیین‌های علمی مفاهیم ارزشی نقشی ندارند، ولی برای دفاع از ادعای خود به نظریه‌های موجود

علمی و نقش مفاهیم ارزشی در آنها می‌پردازد و به این مسئله که آیا علی‌الاصول در تبیین‌های علمی مفاهیم ارزشی نقش دارند یا خیر توجه ندارد. در نتیجه با اینکه به نظر می‌آید موضع فراهنجاری به‌ویژه در باب هستی‌شناسی واقعیت‌های ارزشی می‌تواند در تحکیم ادعای مدافع این استدلال نقش داشته باشد، ولی در بحث‌های صورت گرفته در این حوزه اشاره‌ای به آن نشده است.

استدلال چهارم در مخالفت با VFI به نقد تمایز میان ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی می‌پردازد. گفتیم که چهار دلیل برای مخالفت با این تمایز ذکر شده است. دو دلیل نخست همانند استدلال قبلی پسینی و طبیعت‌گرایانه‌اند و در آنها به اختلاف نظر در زمینه تعیین مصادیق ارزش‌های معرفتی و نیز وجود ملاحظات اجتماعی در پس معیارهایی که به‌عنوان ارزش معرفتی معرفی می‌شوند، اشاره می‌شود. کسانی که به این دو دلیل متوسل می‌شوند غالباً با اتکای به مطالعات موردی و میدانی می‌کوشند ادعای خود را توجیه کنند. در اینجا هم ملاحظه یا پیش‌فرض فراهنجاری خاصی مطرح نیست؛ بحثی که اینجا میان دو طرف دعوا صورت می‌گیرد کاملاً مستقل از هر موضع فراهنجاری‌ای است که اتخاذ می‌کنند.

اما دلیل سوم و چهارم در مخالفت با تمایز ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی مدعی نامعتبر بودن تمایز یادشده نیستند، بلکه توسل به آن را به ترتیب غیرمفید و غیرضرور می‌دانند. این در واقع همان ادعایی است که محور اساسی استدلال بنا به تعیین ناقص و ریسک استقرایی بود. در واقع کسی که مدعی غیرمفید بودن توسل به تمایز ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی است، موضع ایجابی خود را در قالب یکی از دو استدلال یادشده در ابتدای بحث بیان می‌کند. بنابراین، در اینجا هم پیش‌فرض فراهنجاری جدیدی مطرح نمی‌شود.

۴. ضرورت توجه به ملاحظات فراهنجاری آرمان علم غیرارزش‌بار

پس از برشمردن پیش‌فرض‌های فراهنجاری در پس VFI و مخالفان آن، اکنون به این بحث می‌پردازیم که آیا در اختلاف نظر میان مدافعان و مخالفان VFI، بحث از مواضع فراهنجاری هم جایگاهی دارد یا خیر. نشان دادیم که مدافع VFI به تصویری از علم و رابطه آن با ارزش‌ها معتقد است که می‌توان آن را در قالب چهار گزاره A1-A4 خلاصه





کرد. سپس دیدیم که پابندی به این چهار گزاره مستلزم اتخاذ دیدگاه فراهنجاری خاصی است که به صورت $(MI \wedge SI \vee S2)$ بیان شد. بنابراین، به سادگی می‌توان به پرسش بالا درباره لزوم پرداختن به ملاحظات فراهنجاری در بحث درباره VFI پاسخ مثبت داد: مدافع VFI باید بتواند موضع فراهنجاری خود را توجیه کند و منتقد VFI هم می‌تواند با هدف قراردادن پیش‌فرض‌های فراهنجاری VFI، از زاویه تازه‌ای به نقد این دیدگاه بپردازد.

در واقع چنان‌که دیدیم منتقدان VFI در استدلال‌های خود به پیش‌فرض‌های فراهنجاری این آموزه توجه چندانی نداشتند. با اینکه استدلال اول، دوم و سوم علیه VFI موضع فراهنجاری خاصی را پیش‌فرض می‌گرفتند که با پیش‌فرض‌های فراهنجاری مدافع VFI در تضاد بود، ولی این استدلال‌ها به ملاحظات فراهنجاری توجه ندارد؛ یعنی مثلاً مدافعان استدلال تعیین ناقص در دفاع از موضع خود و نقد آموزه VFI به برتری موضع شناخت‌گرایانه در مقایسه با ناشناختی‌گرایی یا نظریه خطا اشاره نمی‌کنند. از همین رو، با تصریح پیش‌فرض‌های فراهنجاری، گروه کاملاً جدیدی از استدلال‌ها را برای نقد VFI می‌توان اقامه کرد و با حمله به هریک از مؤلفه‌های دیدگاه فراهنجاری در پس VFI، می‌توان استدلالی در مخالفت با VFI ارائه داد.

درباره هستی‌شناسی ارزش‌ها، مدافع VFI موضع ضد واقع‌گرایانه دارد. پس هر استدلالی در مخالفت با ضد واقع‌گرایی یا دفاع از نوعی واقع‌گرایی در باب ارزش‌ها می‌تواند به صورت بالقوه استدلالی علیه VFI باشد.

درباره معناشناسی ارزش‌ها، مدافع VFI یا ناشناخت‌گرا یا هوادار نظریه خطاست. اگر ناشناخت‌گرا باشد، باید بتواند توجیه مناسبی در دفاع از این دیدگاه خود داشته باشد؛ از جمله باید پاسخ برای مشکل فرگه - گیچ ارائه دهد. در این مورد، یک دشواری ویژه پیش روی او توجیه اثرگذاری ارزش‌ها بر ملاحظات روش‌شناختی است؛ یعنی شکل دوم دخالت ارزش‌ها در علم که در بخش ۲ گذشت که از نظر مدافع VFI، نوعی دخالت مشروع ارزش‌ها در علم است. اگر مدافع این آموزه ناشناخت‌گرا و مثلاً بیان‌گرا باشد و ادعا کند که داوری‌های ارزشی فاقد ارزش صدق و تنها بیانگر حالات غیرشناختی ما از جمله امیال و خواست‌های ماست، در این صورت شاید بتوان دخالت

خواست‌هایمان را در انتخاب مسئله یا کاربرد نظریه را موجه دانست، ولی چرا باید مطابق میل خود بعضی ممنوعیت‌های روش‌شناختی در کار پژوهش علمی را بپذیریم؟ اگر مدافع VFI به نظریه خطا هم معتقد باشد، همچنان این پرسش به قوت خود باقی است؛ برای مثال، اگر گزاره‌های اخلاقی درباره ناپسند بودن آزار حیوانات و انسان‌ها کاذب باشند، چرا باید دانشمند بر پایه گزاره‌هایی کاذب محدودیت‌هایی را بر پژوهش خود اعمال کند؟

بحث بسیار مهم دیگر موضع فراهنجاری مدافع VFI درباره ارزش‌های معرفتی است. دیدیم که تمایز میان ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی از محورهای اساسی آموزه VFI است. اگر مفاهیمی، مانند کفایت تجربی، سازگاری درونی، دقت در پیش‌بینی، وحدت‌بخشی، سادگی، قدرت تبیین و... که به نام ارزش‌های معرفتی شناخته می‌شوند به‌واقع مفاهیم ارزشی هستند و گزاره‌های شامل این مفاهیم گزاره‌های ارزشی به‌شمار می‌آیند، در این صورت به‌یقین مدافع VFI نمی‌تواند همچنان مدعی باشد که این گزاره‌ها ارزش صدق ندارند یا اگر داشته باشند کاذب‌اند؛ برای مثال، گزاره P را در نظر بگیرید:

(P) دقت پیش‌بینی نظریه T1 بیشتر از دقت پیش‌بینی نظریه T2 است.

(P) می‌تواند به‌عنوان دلیل و مبنای تصمیم‌گیری برای انتخاب نظریه T1 نقش ایفا کند. مطابق VFI، این مورد از جمله کارکردهای مشروع ارزش‌های معرفتی است. مدافع VFI نمی‌تواند (P) را فاقد ارزش صدق یا کاذب تلقی کند. یک راه که می‌تواند پیش روی مدافع VFI باشد، توسل به تمایز میان ارزش‌های ابزاری و ذاتی است. ارزش ابزاری ارزشی است که فی‌نفسه ارزشمند نیست، بلکه به‌واسطه تسهیل شرایط برای محقق شدن ارزشی دیگر ارزشمند شمرده می‌شود، اما ارزش ذاتی فی‌نفسه ارزشمند است. می‌توان این ادعا را مطرح کرد که ارزش‌های معرفتی ارزش‌هایی ابزاری‌اند و در واقع این‌ها معیارهای راهنمای به‌صدق یا معرفت‌اند. در این صورت، می‌توان گفت که گزاره‌های شامل ارزش‌های معرفتی به‌واقع گزاره ارزشی نیستند، بلکه به‌طور کلی بیانگر میزان احتمال صدق نظریه‌ها هستند، اما در این صورت لازم است که صدق به‌عنوان ارزشی غایی پذیرفته شود تا بتوان بر پایه ارزش‌های معرفتی درباره پذیرش یا رد



نظریه‌ها تصمیم گرفت. پس پرسش پیش روی مدافع VFI، این است که آیا گزاره «صدق نظریه‌های علمی ارزشی غایی (خوب/مطلوب) است» صادق است؟ و اینکه چه امر واقعی می‌تواند این گزاره را صادق کند؟

نتیجه‌گیری

مطابق آرمان علم غیرارزش‌بار (VFI) در ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی تنها ارزش‌های معرفتی می‌توانند نقش مشروع داشته باشند. نشان دادیم که این آموزه بر تصویری مشخص از رابطه میان علم و ارزش‌ها مبتنی است که در چهار گزاره می‌توان آن را خلاصه کرد (A1-A4). نکته‌ای که تاکنون چندان به آن توجه نشده این است که این تصویر تعهداتِ فراهنجاری معینی در پی دارد. کوشیدیم که این تعهدات را تا حد امکان روشن و صریح بیان کنیم. در ادامه چهار دسته استدلال علیه VFI به‌اجمال معرفی کردیم و نشان دادیم با اینکه برخی مواضع فراهنجاری متعارض با پیش‌فرض‌های فراهنجاری VFI در این استدلال‌ها دیده می‌شود، اما هیچ‌یک به‌طور خاص پیش‌فرض‌های فراهنجاری VFI را به چالش نکشیده است.

در نهایت می‌توان گفت شناخت تعهداتِ فراهنجاری VFI پیامدهای خاصی برای مدافع و منتقد این آموزه دارد. مدافع VFI باید بتواند برای توجیه دیدگاه خود از پیش‌فرض‌های فراهنجاری این آموزه نیز دفاع کند و ایرادهای وارد به آن را پاسخ گوید. از سوی دیگر، منتقد VFI نیز می‌تواند از جهتی دیگر به این دیدگاه حمله کند. دیدیم که هیچ‌کدام از استدلال‌های اصلی علیه VFI پیش‌فرض‌های فراهنجاری این آموزه را هدف نگرفته بود. پس منتقد این دیدگاه می‌تواند با به چالش کشیدن پیش‌فرض فراهنجاری VFI، استدلال‌هایی جدید علیه آن اقامه کند.



نظر
صدر

سال بیست و یکم، شماره ۸۴، زمستان ۱۳۹۵

کتابنامه

۱. یغمایی، ابوتراب (۱۳۹۴)، «نقش ارزش‌های غیر معرفتی در ارزیابی معرفتی نظریه‌های علمی»، راهبرد فرهنگ، ۳۲ (۸).
2. DeLapp, K. M. (2016), "Metaethics," *The Internet Encyclopedia of Philosophy*, ISSN 2161-0002, retrieved from <http://www.iep.utm.edu>.
3. Douglas, H. (2009), *Science, Policy, and the Value-Free Ideal*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
4. Dupré, J. (2007), "Fact and Value," in: H. Kincaid and J. Dupré (eds.), *Value free science? Ideals and illusions*, Oxford: Oxford University Press.
5. Hempel, C. G. (1965), "Science and Human Values," in: Hempel, *Aspects of Scientific Explanation*, New York: The Free Press.
6. Hume, D. (1739), *The Treatise Concerning Human Nature*, L. A. Selby-Bigge (ed.), Oxford: Oxford University Press.
7. Kalderon, M. (ed.) (2005), *Moral Fictionalism*, New York: Clarendon Press.
8. Kitcher, P. (2001), *Science, Truth, and Democracy*, Oxford: Oxford University Press.
9. Kourany, J. A. (2003), "A Philosophy of Science for the Twenty-First Century," *Philosophy of Science*, 70 (1).
10. Lacey, H. (1999), *Is Science Value-Free? Values and Scientific Understanding*. New York: Routledge.
11. Laudan, L. (1984), *Science and Values: The Aims of Science and Their Role in Scientific Debate*, Berkeley: University of California Press.
12. Mackie, J. L. (1977), *Ethics: Inventing Right and Wrong*, New York: Penguin Books.



نظر:

اهمیت تعهدات فرآیندجاری آرمان علم غیر ارزش‌بار

13. McMullin, E. (1983), "Values in science," in: P. D. Asquith and T. Nickles (eds.) *Proceedings of the 1982 Biennial Meeting of the Philosophy of Science Association*, Vol. 1, East Lansing: Philosophy of Science Association, 2.
14. Mitchell, S. (2004), "The Prescribed and Proscribed Values in Science Policy," in: P. Machamer and G. Wolters (eds.), *Science, Values, and Objectivity*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
15. Reiss, J., & Sprenger, J. (2014), "Scientific Objectivity," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2014 Edition)*, Edward N. Zalta (ed.).
16. Rooney, P. (1992), "On Values in Science: Is the Epistemic/Non-Epistemic Distinction Useful?" *Proceedings of the 1992 Biennial Meeting of the Philosophy of Science Association 2*.
17. Scanlon, T. M. (1998), *What We Owe to Each Other*, Cambridge: Harvard University Press.



نظر
صدر

سال بیست و یکم، شماره ۸۴، زمستان ۱۳۹۵